

آرزوی شهادت

بهر وصال روی دوست روح مرا پاری کند

کیست که در راه بها خون مرا جاری کند

خونابه ی عشق و جنون در کوچه ها جاری کند

کیست که شمشیر جفا بر قلب مشتاقم زند

جان مرا در آن زمان از درد و رنج عاری کند

کیست که شلاق ستم بر پشت رنجورم زند

بهر رضای نفس خود هر لحظه او کاری کند

کیست که زنجیر آورد جسم مرا در بند کشد

تا پای دار عاشقان جسم مرا یاری کند

کیست که دستم بفشرد همراه و همپایم شود

گوید به مولایم که او در بی کسی زاری کند

کیست که جانان مرا از عشق من آگه کند

وز آتش عشق به او روی مرا ناری کند

کیست که چشمان مرا باز به روی او کند

تا خون و روح زندگی در جان من ساری کند

کیست که پیغامی برم از بارگاهش آورم

من مانده ام در این سوال کیست مرا یاری کند

گویم بهاء جان ای بهاء تا کی بمانم در جهان